

ORIENTAL STUDIES TRIPOS Part I

Middle Eastern and Islamic Studies

Thursday 4 June 2009 09.00 – 12.00

IS.7 PERSIAN LITERATURE 1

*Candidates should answer **all** questions in **BOTH** sections.*

*Write your number **not** your name on the cover sheet of **each** Answer Book.*

STATIONERY REQUIREMENTS

20 Page Answer Book x 1

Rough Work Pad

**You may not start to read the questions
printed on the subsequent pages of this
question paper until instructed that you may
do so by the Invigilator.**

Section A: Choose three of the following seen passages for translation into English and comment upon them as requested in each question. Each translation carries 15 marks and each commentary 10 marks.

1. Translate this passage. Your comments should include (a) the identification of the metre and the scansion of one of the *bays*; and (b) a brief explanation on the key to the understanding of the story given in the first verse of this passage.

خود حقیقت نقدِ حال ماست آن
 ملک دنیا بودش و هم ملکِ دین
 با خواص خویش از بهر شکار
 شد غلام آن کنیزک پادشاه
 داد مال و آن کنیزک را خرید
 آن کنیزک از قضا بیمار شد
 یافت پالانِ گرگِ خر را در ربود
 آب را چون یافت خود کوزه شکست
 گفت جان هر دو در دست شماست
 دردمند و خسته‌ام درمانم اوست
 بُرد گنج و دُرّ و مَرجانِ مرا
 فهمِ گرد آریم و انبازی کنیم
 هر الم را در کف ما مرهمیست
 پس خدا بنمودشان عجز بشر
 نه همین گفتن که عارضِ حالتیست
 جان او با جانِ استثناست جفت
 گشت رنج افزون و حاجت ناروا
 چشم شه از اشکِ خون چون جوی شد
 روغن بادام خشکی می نمود
 آب آتش را مدد شد همچو نفت

بشنوید ای دوستان این داستان
 بود شاهی در زمانی پیش ازین
 اتفاقاً شاه روزی شد سوار
 یک کنیزک دید شه بر شاه راه
 مرغ جانش در قفس چون می طپید
 چون خرید او را و برخوردار شد
 آن یکی خر داشت و پالانش نبود
 کوزه بودش آب می نامد بدست
 شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست
 جان من سهلست جان جانم اوست
 هر که درمان کرد مَر جان مرا
 جمله گفتندش که جانبازی کنیم
 هر یکی از ما مسیح عالمیست
 گر خدا خواهد نگفتند از بطر
 ترکی استثنای مُرادم قسوتیست
 ای بسا ناآورده استثنای بگفت
 هر چه کردند از علاج و از دوا
 آن کنیزک از مرض چون موی شد
 از قضا سرکنگین صَفرافزود
 از هلیله قبض شد اطلاق رفت

2. Translate this passage. Your comments should include (a) the identification of the metre and the scansion of one of the *bayts*; and (b) a discussion of 'Attar's use of poetical imagery in this passage.

همچو عیسی در سخن جان داشت او
 اوفتاده در چه او سرنگون
 بُرقع شعر سیه بر روی داشت
 بند بند شیخ، آتش در گرفت
 بست صد زارش از یک موی خویش
 عشق ترسازاده کار خویش کرد
 جای آتش بود و بر جای اوفتاد
 ز آتش سودا دلش چون دود شد
 ریخت کفر از زلف بر ایمان او
 عافیت بفروخت رسوایی خرید
 تا ز دل نومید و از جان سیر گشت
 عشق ترسازاده کاری مشکل است
 جمله دانستند کافتاده ست کار
 سرنگون گشتند و سرگردان شدند
 بودنی چون بود بهبودی نبود
 زان که دردش هیچ درمان می نبرد
 درد درمان سوز درمان کی برد
 چشم بر منظر، دهانش مانده باز
 از دل آن پیر غمخور در گرفت
 لاجرم یک بارگی از خویش شد
 خاک بر سر کرد و ماتم در گرفت

چاه سیمین بر زرخدان داشت او
 صد هزاران دل چو یوسف غرق خون
 گوهری خورشیدفش در موی داشت
 دختر ترسا چو برق بر گرفت
 چون نمود از زیر برق روی خویش
 گرچه شیخ آن جا نظر بر پیش کرد
 شد بکل از دست و در پای اوفتاد
 هر چه بودش سر به سر نابود شد
 عشق دختر کرد غارت جان او
 شیخ، ایمان داد و ترسایی گزید
 عشق بر جان و دل او چیر گشت
 گفت چون دین رفت چه جای دل است
 چون مریدانش چنان دیدند زار
 سر به سر در کار او حیران شدند
 پند دادندش بسنی، سودی نبود
 هر که پندش داد فرمان می نبرد
 عاشق آشفته فرمان کی برد
 بود تا شب همچنان روز دراز
 هر چراغی کان شب اختر در گرفت
 عشق او آن شب یکی صد بیش شد
 هم دل از خود هم ز عالم بر گرفت

3. Translate this passage. Your comments should include (a) the identification of the metre and the scansion of one of the *bayts*; and (b) a brief discussion of the place and importance of the Sistani cycle within the *Shahnama*.

یکی کودک آمد چو تابنده ماه
وگر سام شیرست و، گر نیرم ست
ورا نام تهمینه سهراب کرد
برش چون بر رستم زال بود
به پنجم دل تیر و چوگان گرفت
که یارست با او نبرد آزمود
بدو گفت: گستاخ با من بگوی
همی باسماں اندر آید سرم؟
چه گویم چو پرسند نام پدر؟
نمانم ترا زنده اندر جهان

بدین شادمان باش و تندی مکن
ز دستان سامی و از نیرمی
که تخم توزان نامور گهرست

سواری چو رستم نیامد پدید
سرش را نیارست گردون پسود
بیاورد و بنمود پنهان بدوی
کز ایران فرستاده بودش پدر
نباید که داند ز سر تا به بن
شدهستی سرافراز گردنکشان
دل مادرت گردد از درد ریش
کسی این سخن را ندارد نهان

چو نه ماه بگذشت بر دُخت شاه
تو گفستی گو پیلتن رستم ست
چو خندان شد و چهره شاداب کرد
چو یک ماهه شد همچو یک سال بود
چو سه ساله شد ساز مردان گرفت
چو ده ساله شد زان زمین کس نبود
بر مادر آمد پرسید ازوی
که من چون ز همشیرگان برترم؟
ز تخم کیم، وز کدامین گهر؟
گر این پرسش از من بماند نهان

بدو گفت مادر که بشنو سخن
تو پور گو پیلتن رستمی
ازیرا سرت زاسماں برترست

جهان آفرین تا جهان آفرید
چو سام نریمان به گیتی که بود؟
یکی نامه از رستم جنگ جوی
سه یاقوت رخشان و سه مهره زر
بدو گفت کافراسیاب این سخن
پدرگر شناسد کنون زین نشان
چو داند بخواندت نزدیک خویش
چنین گفت سهراب کاندز جهان

